

شهادت طلبی

حسین بن علی رضی الله عنهما

و تحلیل و بررسی آن

نویسنده:

ابو عبدالله الذهبی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت طلبی حسین بن علی علیه السلام و تحلیل و بررسی آن

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله، اما بعد:

روز عاشورا نزد اهل تشیع مانند سایر روزها نمی‌باشد بلکه، آن روز، روز شهادت حسین ابن علی علیه السلام است. به همین منظور آن را روز عزا و ماتم قرار داده، و هر چه بدعت و منکر و امور جاهلی است در آن روز انجام می‌دهند و به لحاظ اینکه چهره‌ی واقعی آن روز برای خیلی از کسانی که از آن واقعه اخباری شنیده‌اند روشن نشده، و دیگر اینکه «دکتر طارق سویدان» واقعه‌ی کربلا را فرا گرفته و آن را در ضمن سلسله رویدادهایی از تاریخ، که بیشتر بحث‌های او مشوه بوده و خالی از نقص و عیب نیست به مردم تقدیم می‌کند، و علاوه بر اینکه تکیه کلام او بر روایات (ابو مخنف) دروغگو می‌باشد، فلذا دوست داشتم این مقاله را که پیشتر نوشته بودم با اضافات و تفصیلی بیشتر و بررسی واقعیت‌های مربوطه عرضه کنم، و از خداوند می‌خواهم که دل‌ها را به سوی حق و راستی هدایت کند، و از طولانی شدن مقاله از خوانندگان معذرت می‌طلبم.

به تصویر کشیدن مبارزه‌ی حسین علیه السلام در مقابل یزید نقطه‌ی عطفی است در تاریخ اسلام و مسلمین، که ریشه‌ها و عواقب بد آن از جهات مختلف نشأت می‌گرفت، که خطرات و زیان‌های آن تنها مربوط به آن روز و یا جامعه‌ی مسلمانان در آن روز نبود بلکه از آن هنگام تا به امروز خاطره‌ی تلخ آن هنوز فراموش نشده و ادامه دارد. تا جایی که یک خط قرمز خطرناکی را به تصویر می‌کشد برای منحرف کردن جماعتی که تنها محبت و موالات او را مد نظر دارند، و به غیر از خود و همفکران خود تمامی مسلمانان را تکفیر

می‌کنند، و از این حادثه ماده‌ای را برای شعله‌ور شدن احساسات ضد اهل سنت برانگیخته گویا که سبب اصلی و حقیقی تمامی بی‌حرمتی‌ها به حسین علیه السلام و یاران او در کربلا اهل سنت بوده‌اند و بس.

بلی، حسین بن علی علیه السلام در مقابل یزید جبهه گرفت، و در این امر عبدالله ابن زبیر رضی الله عنه همراه او بود و این در حالی بود که آن دو دلیلی برای ممانعت خود از بیعت با یزید ارائه نمی‌دادند، و شاید این منظور را داشته‌اند که یزید را به چیزی متهم نمی‌کردند، و مانعی را در یزید برای مقام خلافت به صورت واضح ارائه نمی‌دادند، در این راستا تنها یک گزینه‌ی اصلی به ذهن می‌رسد که آن هم «اراده و نظریه شوری» است که ابن عمر رضی الله عنهما آن را توضیح داده و گفته که بیعت با یزید هیچ نوع شباهتی با طریقه‌ی بیعت خلفای راشدین ندارد^(۱).

و ابن عمر رضی الله عنهما خود به صورت حضوری بعد از اینکه امیر معاویه رضی الله عنه فوت کرد بیعت خود را اعلام نمود، و خودداری حسین علیه السلام از بیعت با یزید جز اینکه خود را شایسته‌تر به آن مقام می‌دید چیز دیگری نبود، و می‌گفت: بعد از معاویه خلافت به من برگردد، و این طرز فکر و اندیشه از طرف حسین بن علی موقعیت و مکانی بود که گمان می‌کرد در دل مسلمانان برای خود مهیا ساخته و به دست آورده بود، و سپس اطمینان او به نامه‌های دور و درازی بود که کوفیان به عنوان تاییدیه برای او فرستاده بودند، پس چیز عجیب و غریبی نبود که حسین با این دلایل که در اختیار داشت در مقابل یزید قیام نموده و با صلابت بیعت او را رد کند، و به همین خاطر بوده که امام ذهبی در تاریخ خود (۲۹۱/۳) آورده هنگامی که امیر معاویه برای پسرش یزید از مردم بیعت گرفت امام حسین به شدت ناراحت شد بعد از اینکه معاویه رضی الله عنه فوت کرد و برای یزید از مردم شام بیعت گرفت، یزید برای والی مدینه (ولید بن عتبه بن ابی سفیان) نامه فرستاد که مردم را

۱- تاریخ ابی زرع (۲۲۹/۱) و تاریخ خلیفه، ص (۲۱۴) با سند صحیح.

دعوت کند و در رأس آن‌ها سران قریش و از آن‌ها بیعت بگیرد^۱. ولید بن عتبه با مروان ابن حکم مشورت کرد مروان گفت قبل از هر چیز فردی را پیش حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن زبیر علیه السلام بفرست تا بیعت خود را اعلام کنند.

خلیفه در تاریخ خود روایت می‌کند (ص ۲۳۳) که عبدالله ابن زبیر پیش والی مدینه (ولید بن عتبه) آمد و گفت: که اکنون از بیعت خودداری می‌کند؛ به این دلیل که موقعیت اجتماعی او ایجاب می‌کند که به صورت علنی جلو چشم مردم اعلام بیعت نماید که ان شاء الله فردا در مسجد این کار را خواهد کرد. معلوم است که ولید بر سر بیعت گرفتن از عبدالله برای یزید نخواست که مناقشه کند، سپس نوبت حسین علیه السلام رسید و ایشان در همان ساعت مجلس ولید را ترک کرد، و بعد از آنکه هوا تاریک شد ابن‌الزبیر و حسین هر کدام جداگانه راهی مکه شدند، لازم به ذکر است روایت خلیفه به حقیقت نزدیک‌تر است.

در راه، ابن‌زبیر و حسین به عبدالله بن ابن عمر و عبدالله بن عیاش رسیدند که از عمره رو به مدینه بر می‌گشتند. ابن عمر به ابن‌زبیر و حسین علیه السلام گفت: تنها به خاطر رضای خدا برگردید و هر چه مردم صلاح دانستند شما هم با ایشان باشید و از مردم جدا نشوید^۲. اما به جای ابن عیاش ابن عباس را نوشته که شاید تحریف در اسم بوده چون در آن هنگام ابن عباس در مکه بوده؛ زیرا هنگامی که شیعه‌های کوفه از فوت معاویه مطلع شدند و همچنین شنیدند که حسین هم رو به مکه به راه افتاده از بیعت کردن با یزید پشیمان شدند و تصمیم گرفتند که حسین علیه السلام را یاری کنند، و سپس نامه‌ای را برای او نوشتند و رغبت و اشتیاق خود را در بیعت کردن با او به صورت کتبی اعلام نمودند که تا آن هنگام

۱- ابن سعد در طبقات (۳۵۹/۵) با سند حسن، و تاریخ خلیفه (ص ۲۳۲) با اسنادی که در آن محمد ابن‌الزبیر الحنظلی آمده است.

۲- ابن سعد در طبقات (۳۶۰/۵) و المزی در تهذیب الکمال (۴۱۶/۶) از طریق ابن‌سعد و الطبری (۳۴۳/۵) روایت کرده‌اند.

می‌توانیم بگوییم که حسین برای رفتن به کوفه اصلاً فکر هم نکرده بود و بعد فرستادگانی از طرف کوفیان نزد ایشان آمدند و دعوت کردند و به او خوش آمد گفتند، حسین علیه السلام خواست از گفته‌ی کوفیان تحقیق کند، و مسلم‌ابن عقیل ابن‌ابی طالب عموزاده‌ی خود را به آنجا فرستاد، تا حقایق را شخصاً از نزدیک بررسی کند^۱. مسلم‌ابن عقیل راهی کوفه شد و شوق و اشتیاق مردم را از نزدیک دید و نامه‌ای نوشت به حسین علیه السلام و در آن قید کرد که همه چیز برای تشریف آوردن تو مهیا و آماده است.

و از طرف دیگر سفارشات زیادی از طرف صحابه و تابعین متوجه حسین علیه السلام بود که او را از رفتن به کوفه منع می‌کردند از جمله آن‌ها: ۱- محمد حنفیه برادر حسین علیه السلام ۲- ابن عباس ۳- ابن عمر ۴- ابن الزبیر ۵- ابوسعید خدری ۶- جابر ابن عبدالله و دیگران که ایشان را از رفتن به کوفه منع می‌کردند.

علی‌رغم این همه نصائح و پیشنهادهای پرمایه در موقف حسین و تصمیمی که گرفته بود هیچ نوع تاثیری پدید نیامد.

حسین علیه السلام برای رفتن به کوفه تصمیم را یکسره کرد، و فرستاده خود را به مدینه فرستاد تا دار و دسته خود را آماده کند و با ایشان در موعد و مکان مقرر به کوفه بروند جماعت کمی از بنی عبدالمطلب که نوزده نفر بودند همراه با زنان و بچه‌هایی از برادرانش و دختران و همسرانش رفتند پیش حسین علیه السلام. محمد حنفیه هم ناگزیر دنبال ایشان رفت و در مکه قبل از آنکه از شهر خارج شود به ایشان رسید و با او به گفتگو نشست تا او را از تصمیمش منصرف کند اما نتوانست^۲.

ابن عباس هم به نوبه‌ی خود حسین علیه السلام را از رفتن به کوفه بر حذر داشت ولی گوش نداد.

۱- نگا: تاریخ طبری (۳۵۴/۵)، و بلاذری در أنساب الأشراف (۱۵۹/۳).

۲- نگا: ابن سعد، الطبقات (۲۶۶/۵ - ۲۶۷).

ابن عباس گفت: اگر برای من و تو ننگ نبود دست از تو بر می‌داشتم و کاری به کارت نداشتم، اما حسین در جواب گفت: اگر در مکانی دور دست کشته شوم برایم خوشایندتر است از اینکه حرمت کعبه پایمال شود. حرف ایشان تا حدودی ابن عباس را صبوری بخشید، چون از جمله کسانی بود که برای کعبه خیلی ارزش و حرمت قائل بودند.^۱

حقیقت این بود که ابن‌زبیر هم مانند بزرگان صحابه حسین را خیلی سفارش کرد که به مکه نرود. ابن‌ابی شیبه با اسنادی حسن آورده و گفته: عبدالله بن زبیر در مکه به امام حسین رسید و گفت: ای ابا عبدالله! شنیده‌ام که می‌خواهی به عراق عزیمت کنی؟! حسین علیه السلام در جواب گفت: بله، ابن‌زبیر رضی الله عنه گفت: هرگز همچون کاری نکنی، عراقی‌ها همان‌هایی بودند که پدر تو را کشتند، و به برادرت بی‌حرمتی کردند. اگر نزد ایشان بروی سرنوشتی غیر از کشتن نخواهید داشت.^۲

و هنگامی که حسین علیه السلام راهی عراق شد در سه مرحله‌ای مدینه عبدالله بن عمر رضی الله عنه خود را به ایشان رساند و گفت: به کجا قصد سفر کرده‌ای؟ حسین علیه السلام گفت: عراق، سپس نامه‌ای را به دست حسین علیه السلام داد و گفت: این بیعت‌نامه و نوشته‌ی ایشان است، فریاد کشید و گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم برگرد، اما باز هم حسین علیه السلام به حرف ابن عمر اعتنا نکرد و بر تصمیم خود مصمم‌تر شد که بر نخواهد گشت، سپس ابن عمر گفت: حرفی برای تو دارم که تا اکنون برای کسی نگفته‌ام.

یک بار جبرئیل نزد پیامبر آمد و ایشان را بین دنیا و آخرت مخیر کرد پیامبر آخرت را انتخاب کردند، و تو هم قطعه‌ای از پیامبر هستی، به خدا قسم تمامی کسانی که پیش تو آمدند و خواستند تو را از تصمیمت منصرف کنند خیرخواه تو بودند، برگرد چون خیانتکاری‌های اهل عراق را می‌دانی و می‌شناسی، که چه بلوایی بر سر پدرت آوردند اما

۱- نگا: مصنف ابن‌ابی شیبه (۹۶۵-۹۷) با اسناد صحیح، و طبرانی در المعجم الکبیر (۱۹۳/۹)، و امام هیشمی در المجمع (۱۹۲/۹) می‌گوید: راویان آن صحیح اند.

۲- المصنف: (۴۷۷/۷).

باز هم حسین علیه السلام قضیه را ساده گرفت و منصرف نشد، ابن عمر رضی الله عنهما در نهایت امر که مایوس شد حسین را در آغوش گرفت و با او خداحافظی کرد و گفت: با تو چنان خداحافظی می‌کنم که گویا با یک کشته خداحافظی می‌کنم!.

و علی‌رغم تمامی این نصائح و تحذیرات حسین علیه السلام از اراده و تصمیم خود کوتاه نیامد و رفتن به کوفه را لغو نکرد.

در اینجا یک سوال اساسی به میان می‌آید و آن هم این است که چرا علی‌رغم اینکه عدّه زیادی از صحابه‌ی جلیل‌القدر و بزرگمردان تابعین - و به خصوص که در میان آن دو قشر جمعی که اهل رأی و نظر بودند-، و کسانی که نسبت خویشاوندی به حسین داشتند همه و همه بر یک رأی و نظر بودند، و حسین علیه السلام را بر حذر می‌داشتند از اینکه به کوفه برود و نتیجه‌ی کار نزد آنها از قبل مشخص بود، چطور حسین علیه السلام مصرانه بر رای خود پافشاری می‌کرد؟ و این همه نظریه را نادیده گرفت!.

جواب این سوال در دو سبب خود را پنهان کرده:

اول- اراده‌ی خدای جلّ و علا و آنچه که او تقدیر کرده واقع خواهد شد، هر چند که تمامی مردم بر خلاف آن اجماع کنند، و هیچ کس و هیچ چیز حکم و قضای خدا را رد کرده نمی‌تواند.

دوم- که عبارت بود از سبب واقعی که علت وجودی این قضیه جز آن چیز دیگری نبود و آن این است که فرستاده‌ای از جانب کوفیان می‌آمد و دیگری می‌رفت و دعوتی دور و دراز به صورت کتبی از طرف آنان برای حسین تقدیم شده بود. تمامی این‌ها حسین علیه السلام را در مکه در حرج بیشتر و مضیقه قرار می‌داد و تشویق می‌کرد هرچه زودتر خویشان را به کوفه برساند، و به ظاهر از بیعت کردن مردم با یزید ممانعت می‌کرد، بدون اینکه هیچ فردی به صورت علنی از موقف و جبهه‌گیری او پشتیبانی کند. سپس بیم و

۱- ابن سعد در طبقات (۳۶۰/۵)، و ابن حبان: (۵۸/۹)، و کشف‌الاستار: (۲۳۲/۳ - ۲۳۳)، روایان آن همه ثقه‌اند.

ترس حسین علیه السلام از شکل گرفتن هر نوع جبهه‌گیری بین او و امویان در مکه او را ناگزیر به فکر خارج شدن از مکه قرار داد، و امری که کار رفتن به کوفه را در نظر حسین علیه السلام سرعت بخشید و او را تشویق و تشجیع می‌کرد همانا نقلیاتی بود که پسرعموی ایشان (مسلم ابن عقیل) از اوضاع و احوال کوفه و بیعت کردن آن‌ها به صورت حضوری و در غیاب حسین علیه السلام به صورت کتبی به دست مسلم ابن عقیل داده بودند، اما چنان‌که از لابه‌لای قضیه روشن است، نه حسین علیه السلام و نه مسلم ابن عقیل به تاکتیکهای سیاسی احاطه کامل نداشته‌اند، مسلم ابن عقیل به بیعت کردن هزاران نفر از کوفیان خوش‌بین و خوش‌باور بود و گمان می‌کرد که آن تعداد افرادی مخلص اند و تا انجام کار وفاداری خود را حفظ خواهند کرد، اما پیش‌بینی این را نکرده بود که قضیه بیشتر جنبه‌ی احساساتی و عواطفی دارد، می‌بایست مسلم بن عقیل اوضاع و احوال را بیشتر سنگ و وزن می‌کرد تا زمانی که نتیجه کار را به صلاح خود و حسین نمی‌دید، حسین علیه السلام را به کوفه دعوت نمی‌داد، این اشتباه بزرگی بود که مسلم مرتکب شد، و حسین علیه السلام هم به گفته‌ی او باور کرد و باور داشت که به مجرد آمدنش به کوفه مردم همه همدست او می‌شوند ولی فراموش کرده بود که در گذشته‌ای نه چندان دور پدرش از دست آن‌ها محنت‌ها کشید، از امثال او امر او خودداری کردند که در نهایت بناگاه او را کشته و ترور کردند و بعد از علی پسر بزرگ ایشان که برادر بزرگ حسین بود با غدرها و نیرنگهای کوفیان رو به رو شد، و حسن حسین علیه السلام را از کوفیان برحذر می‌داشت و در فراش مرگ هم بارها به حسین سفارش می‌کرد که فریب کوفیان را نخورد.

اما آن‌هایی که او را از رفتن به کوفه منع می‌کردند دارای شعور سیاسی بودند و این یک چیز بس محال است که تمامی این‌ها اشتباه کنند! و تنها رأی و نظر یک فرد بر حق باشد به خصوص که می‌دانیم چه کسانی او را منع می‌کردند! و سرانجام آنچه نمی‌بایست رخ بدهد واقع شد و حسین علیه السلام در کربلاء غریبانه شهید شد.

و اما کیفیت شهادت حسین علیه السلام می‌گوییم: این شکافی است که هرگز پر نخواهد شد، و خللی است که هیچ چیزی جای آن را پر نخواهد کرد. به درستی شهادت حسین یعنی جریحه‌دار شدن و زخمی شدن امت اسلام از ناحیه جگر، که تا به حال این امت از مرارت و حسرت آن رنج می‌برد. شهادت آن بزرگمرد یکی از سخت‌ترین و تلخ‌ترین خاطره‌های این امت است.

امام طبری (۳۴۳/۵) می‌گوید: عبدالله بن زبیر و حسین بن علی وقتی که به بیعت با (یزید) فرا خوانده شدند بیعت نکردند و در همان شب از مدینه خارج و راهی مکه شدند در راه به عبدالله بن عمر و ابن عیاش برخورد کردند و آن دو از ابن زبیر و حسین پرسیدند از مدینه چه خبر؟ جواب دادند: معاویه فوت کرده و مردم مشغول بیعت با یزید هستند، ابن عمر رضی الله عنه به آن دو گفت: تقوی پیشه کنید و از متفرق شدن صف مسلمانان پرهیز کنید.

بعد از اینکه حسین علیه السلام مقرر نمود که به عراق برود و بعد از آنکه نامه‌های زیادی از طرف اهل کوفه برای ایشان فرستاده شد که محتوای همه نامه‌ها عبارت بود از پشتیبانی حسین و دعوت از او، و از طرف دیگر جمعی از یاران او را از رفتن به کوفه منع می‌کردند از جمله آن‌ها: عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر.

در این جا، جا دارد که اشاره‌ی کوتاهی داشته باشم به شایعه‌پراکنی‌هایی که از طرف بعضی افراد نامسئول در مورد عبدالله بن زبیر رضی الله عنه مطرح شده، که گویا ایشان حسین علیه السلام را ترغیب و تشویق کرده که با یزید بیعت نکند و جبهه بگیرد، و ابن زبیر از وجود حسین در مکه خوشایند نبوده، و طمع منصب خلافت را داشته و می‌خواسته که فضا برای او باز و میدان خالی باشد، در حالی که عبدالله بن زبیر از جمله کسانی بود که از خروج حسین ناراضی بود، و ایشان را به نرفتن به کوفه نصیحت می‌کرد، وقتی که حسین علیه السلام راهی کوفه شد و جلوتر از خودش مسلم ابن عقیل را به کوفه فرستاد و مسلم در آنجا جماعتی را دور خود جمع کرده بود، و در تعقیب او عبدالله بن زیاد هم وارد کوفه شد، و به

محض ورود او مردم دور مسلم ابن عقیل را خالی کرده بلکه درست عکس قضیه بر علیه او شوریدند که منجر به شهادت او شد. وقتی که حسین علیه السلام وارد کوفه شد، مشاهده کرد که کسی از او حمایت نمی‌کند و علیرغم آن سفیر و فرستاده او را هم کشته‌اند، فوراً حسین علیه السلام پشیمان شد و تغییر موقف داد؛ بدین صورت که می‌آید:

امام حسین نرسیده به داخل شهر می‌خواست که برگردد، اما سریه عمر بن سعد او را محاصره کردند و از او خواستند که تسلیم شود، امام گفت تسلیم نخواهم شد ولی اجازه بدهید خودم شخصاً به سرزمین شام پیش یزید بروم و دست را در دست او بگذارم، یا اینکه از همان راهی که آمده‌ام اجازه بدهید برگردم و یا اینکه شما همین الآن سپاهی دارید که مشغول نبرد است بگذارید بروم پیش آن‌ها و با آن‌ها در جبهه اسلام علیه کفر جهاد کنم.

اما عمر بن سعد هر سه گزینه‌ی حسین علیه السلام را رد کرد و راه حمله و جنگ علیه او و یارانش را در پیش گرفت، و تنها کسی که بیش از همه عمر بن سعد را تشجیع می‌کرد شمر بن ذی الجوشن بود. از آنجا که شمر بیش از همه بر جنگ پافشاری می‌کرد حمله کرد و به امام حسین رسید، شعله‌ی آتش جنگ میان آن دو گروه بالا گرفت تا آنجا که خداوند امام حسین را به مقام رفیع شهادت رساند، و او را همراه جمعی از اهل بیت آن بزرگوار اکرام کرد، خداوند از ایشان راضی باد.

مردم در طول تاریخ در مقابل حوادث و مسائل تاریخی و به خصوص در قضیه‌ی شهادت حسین علیه السلام دیدگاه‌های مختلفی دارند، نگاه کردن به قضیه با چشمی بصیر و محققانه بدون اغراق و رفتن و پرداختن به مسائل حاشیه‌ای انسان با انصاف را به حیرت می‌اندازد، چون هر دسته و گروهی برای خود رأی و حجتی علیحده دارد ولی وظیفه‌ی ما این است که از خداوند منان برای همه دعای خیرخواسته و طلب استغفار داشته باشیم.

اما به یقین بنده قضیه‌ی جنگ بین امام حسین و یزید قضیه‌ای ساده نیست که به زودی انسان بتواند در مورد آن قضاوت کند باید از قضاوت عجولانه دوری جست، و از

خوض و زیاده‌روی در آن باید پرهیز کرد. خلاصه‌ی گفتار و صفوت و پاکیزگی اقوال که انسان را از لغزش قولی مصون نگهدارد این است که حسین علیه السلام در آخر لحظات عمر پربارش با کسب دو مقام بسی رفیع و بزرگ؛ یکی مقام شهادت و شهید بودن، و دوم مقام جهاد و مجاهد بودن به سوی پروردگار مهربان و به آغوش رحمت الهی بازگشت و حیات دنیائی را به درود گفت، خداوند از او راضی باشد و ما را هم به صالحین در دارالمقام برساند انشاءالله.

و در رابطه با نبرد سخت و خونین بین حسین علیه السلام و یزید بنده می‌گوییم: خداوند کار ایشان را در قیامت فیصله می‌دهد، چون من به خود جرأت نمی‌دهم که آراء و ابحاث و مراجعی که در اختیار دارم بیاورم و بیان کنم، خداوند از ما و از ایشان راضی باشد و ما را و ایشان را مورد غفران و بخشش قرار دهد.

و ابن‌عبدالبر در مورد زندگی و حیات حسین علیه السلام در کتاب (الاستیعاب) می‌نویسد: حضرت حسین در روز جمعه دهم محرم روز عاشورا در سال ۶۱ هجری در مکانی به نام کربلاء که جزو خاک عراق است در ناحیه‌ی کوفه شهید شد، در این هنگام ۵۶ پنجاه و شش سال داشت. به نقل از نسب‌شناس قریشی زبیر ابن بکار.

و زمان تولد حسین علیه السلام در پنجم شعبان سال چهارم هجری بود که در آن سال غزوه‌ی ذات‌الرقاع رخ داد. و دستور نماز قصر و جمع، و ازدواج پیامبر با ام‌سلمه رضی الله عنها از رخ‌داده‌های دیگر آن سال بودند.^۱

حافظ ابن حجر می‌فرماید: جمعی از متقدمین در مورد شهادت حسین علیه السلام کتابهایی را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که در میان آن‌ها درست و نادرست و صادق و کاذب وجود دارد، ... ابراهیم نخعی می‌گوید: اگر من در زمره‌ی کسانی بودم که در کشتن حسین دست

۱- الاستیعاب (۳۹۳/۱)، تذکره‌ی امام قرطبی (۶۴۵/۲) و نسب قریش، اثر زبیر ابن بکار (ص ۲۴).

داشته‌اند و داخل بهشت هم می‌شدم، شرمنده و خجالت‌مند می‌شدم که در حضور رسول خدا در بهشت به سیمای مبارک ایشان نگاه کنم.^۱

و در باره‌ی روز شهادت آن بزرگوار هم اقوالی مختلف وجود دارد؛ بعضی گفته‌اند: روز جمعه است و بعضی دیگر روز شنبه دهم ماه محرم را نوشته‌اند. که ظاهراً، قول اول معتبرتر می‌باشد.

و اتفاق دارند بر اینکه در ماه محرم سال ۶۱ هجری در روز عاشورا به شهادت رسید، و جمهور علماء هم بر این رأی هستند و اقوال دیگری نیز وجود دارد. روز جمعه روز عاشورا (دهم) نیز بوده است.^۲

و حافظ در کتاب (الفتح) می‌گوید: نزد اکثر علماء ولادت حسین علیه السلام در شعبان سال چهارم هجری بوده، و در روز عاشوراء سال شصت و یک هجری در خاک عراق (کربلاء) به درجه‌ی رفیع شهادت رسید، اهل کوفه هم بعد از اینکه معاویه فوت کرد و یزید را خلیفه و جانشین خود قرار داد، نامه‌ای را برای ایشان فرستادند و بیعت و اطاعت خود را از او اعلام کرده بودند حسین هم بنا به درخواست کوفیان راهی آنجا شد، و از طرف دیگر عبیدالله بن زیاد از ایشان پیشی گرفت و او هم به کوفه رفت بیشتر مردم از ترس و طمع عبیدالله بن زیاد از بیعت با حسین علیه السلام پشیمان شدند، مسلم بن عقیل عموزاده‌ی امام حسین که قبلاً به کوفه رفته بود و برای امام از مردم بیعت می‌گرفت هم به دست کوفیان شهید شد، سپس دار و دستة عبیدالله بن زیاد لشکری را مجهز کردند و با حسین علیه السلام به نبرد پرداختند، که سرانجام ایشان همراه جمعی از اهل و بیتش به درجه‌ی شهادت رسیدند.^۳

۱- الإصابه: (۸۱/۲).

۲- الإصابه: (۷۶/۲ - ۸۱) العقد الفرید: (۳۵۶/۴).

۳- فتح الباری (۱۲۰/۷)، و تاریخ خلیفه (ص ۲۳۴).

حسن بصری رضی الله عنه روایت می‌کند: از خانواده‌ی حسین علیه السلام همراه با او در واقعه‌ی کربلاء شانزده نفر کشته شدند که در آن برهه از زمان شبیه و نظیری نداشتند؛ از فرزندان علی علیه السلام: عباس، عبدالله، جعفر، عثمان و ابوبکر که این‌ها برادران پدری حسین بودند و مادرشان ام‌البنین بنت حرام بود به جز ابوبکر که مادرش لیلی دختر مسعود ابن خالد بود همه شهید شدند.^۱

و از فرزندان حسین، عبدالله و علی شهید شدند؛ مادر عبدالله ام‌الریاب و مادر علی لیلی دختر ابی مره بود. و از فرزندان حسن: قاسم، ابوبکر و عبدالله شهید شدند.^۲ و از فرزندان عبدالله ابن جعفر، محمد و عون. مادر محمد خوصا دختر خصف، و مادر عون زینب عقیلیه بود.^۳

و از فرزندان عقیل ابن ابی طالب عبدالرحمن و جعفر و عبدالله و مسلم شهید شدند.^۴ امام ذهبی در این مورد می‌آورد که در بین کشته شدگان هم از نسل فاطمه و هم از غیر فاطمه وجود داشتند، ولی شیعه‌ها روایاتی را می‌آورند که در آن‌ها آمار و ارقامی دور از واقع وجود دارد که گویا تمامی کشته شدگان از نسل فاطمه بوده‌اند، تا آنجا که فطرابن خلیفه می‌گوید: هفده نفر از نسل فاطمه کشته شدند، و شکی در آن نیست که این آمار و ارقام دور از واقع است^۵ که فطر ابن خلیفه از شیعه‌های افراطی بوده.

۱- تاریخ خلیفه (ص ۲۳۴).

۲- نگا: تاریخ خلیفه (ص ۲۳۴) و البدایة والنهایة (۱۸۹/۸).

۳- تاریخ خلیفه (ص ۲۳۴).

۴- تاریخ خلیفه (ص ۲۳۴)، و کتاب البدایة والنهایة (۱۸۹/۸).

۵- تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث سال شصت و یک هجری، (ص ۲۱)، و تاریخ خلیفه (ص ۲۳۵)، و المعجم الکبیر (۱۰۴/۳ و ۱۱۹).

امام بخاری از انس ابن مالک نقل می‌کند: عبیدالله ابن زیاد سر حسین علیه السلام را آورد، و آرام آرام به وسیله‌ی چوبی روی سر ایشان می‌زد و از زیباییهای آن با خود حرف‌ها را زمزمه می‌کرد.

و امام ترمذی و ابن حبان از طریق حفصه بنت سیرین و او هم از انس روایت می‌کند گفته: من پیش عبیدالله ابن زیاد بودم، سر حسین را آوردند و ابن زیاد به وسیله‌ی شاخه درختی که در دست داشت سر چوب را در داخل بینی ایشان فرو می‌برد و می‌گفت: هرگز محاسن هیچ کس را به این زیبایی ندیده‌ام. گفتم: این شخص نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا از نظر محاسن بود.^۱

و بزار اضافه کرده به طریقی دیگر باز هم از حضرت انس رضی الله عنه که ایشان به ابن زیاد گفت: چوبت را بردار و از این بی‌حرمتی پرهیز کن؛ زیرا من رسول خدا را دیده‌ام بر چشمان و دهن حسین بوسه زده و دهن مبارکش را گذاشته روی همین قسمتی که تو اکنون به آن چوب می‌زنی، انس می‌گوید: فوراً ابن زیاد از این کار دست بردار شد.^۲

در روایات ذکر شده مشخص شد که چقدر واقعیت‌ها با روایات مکذوبه آمیخته شده‌اند، که شیعه‌های احمق و بی‌خرد آن‌ها را درست کرده، و اخباری‌ها هم با اسلوب وقیحانه‌ای همه‌ی قیَم و ارزش‌ها را پایمال کرده و دشمنی و عداوت را ترویج بخشیده‌اند.

آنچه که من بیان و در این جزوه آورده‌ام مشهور و نقطه‌ی اتفاق بین علما بوده است. در مورد شهادت حسین علیه السلام قطعاً روایاتی دیگری زیاد شده که بعضی صحیح و بعضی ضعیف و بعضی دیگر دروغ و درست شده و موضوع می‌باشند، نویسندگان اهل حدیث بدون هیچ گونه نزاعی بین اهل علم در منقولات عالمتر و صادقتر بوده و هستند، چون ایشان آنچه که نقل می‌کنند از انسان‌های موثق و معتبر نقل می‌کنند که اطمینان دارند به

۱- صحیح ترمذی (۳۲۵/۳)، و الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان (۵۹/۹-۶۰).

۲- حافظ ابن حجر در کتاب (الفتح) (۱۲۱/۷) آن را آورده.

صحت روایت شده. اما اخباریین یعنی کسانی که به نقل حکایات می پرداختند اکثراً یا از افرادی دروغگو نقل می کردند و یا از افرادی مجهول‌الهویه. در نتیجه تمامی روایات ایشان تیره و تار است که کسی از آن سر در نخواهد کرد. و اما اصحاب‌الاهواء بیشتر بر نقلیاتی تاکید می کنند که ناقل اصلی آن مشخص نیست و جای اعتبار و اتکای بر آن نمی باشد؛ زیرا دروغ نزد ایشان بسیط‌ترین و آسان‌ترین چیز است، و در میان ایشان کسانی هستند که اصلاً به فردی معتمد مراجعه نکرده و بیشتر گفته‌های آنان نقل از انسان‌های جاهل، دروغگو و فرومایه که اهل افک‌المبین می باشند، هست.

به درستی حقیقت فاجعه و اصل و فصل آن همین جا است و بس، قضیه‌ی یزید و زمان و مکان کشتن امام حسین علیه السلام یا به صورت واقعی از آن یاد نمی شود، و یا در طی یک سلسله پنهان‌کاری‌ها می ماند، و یا اینکه کلام تکه‌تکه و جزء جزء شده و صورت حقیقی آن دست‌خوش یک سری خیانت‌کاری در امانت و بریدن یک قسمت و آوردن قسمت دیگری می شود «مثل اینکه قصه‌پردازان می گویند: یزید امام حسین را کشته» که این هم یک نوع تدلیس و عوام‌فریبی و گفتار ناروا است.

اما اگر منصفانه در برابر این معارضه از طرف حسین علیه السلام موقف نشان دهیم، می‌گوییم: هدف حسین علیه السلام از رفتن به عراق طلبیدن منصب خلافت بود، سپس شهادت او بعد از رفتن به عراق اشکالات زیادی به میان آورد، اشکالات نه در کیفیت شهادتش، بلکه در حکم شرعی که ممکن است در برابر جبهه‌گیری او آورده شود، می‌باشد. فکر نکردن در روایات تاریخی به خصوص روایات مربوط به این واقعه، بعضی را وا داشته به اینکه در مقابل حسین جبهه‌گیری کنند، و او را فردی ارائه دهند که از فرمان خلیفه‌ی مسلمانان خارج شده، و آنچه برای حسین پیش آمد را جزایی عادلانه تلقی می‌کنند که بایستی حسین دچار آن می‌شد. و این هم طبق نصوصی از پیامبر صلی الله علیه و آله که خروج از فرمان ولی امر را گناه جلوه داده و می‌فرماید: «وقتی که مسلمانان همه یک صدا و یک هدف بودند و

کسی خواست میان ایشان تفرقه ایجاد کند گردن او را بزیند هر کس باشد فرق نگذارید»^۱.

امام سیوطی می‌فرماید: او را با شمشیر بزیند شرافتمند و بزرگووار باشد یا فرومایه و پست، فرقی ندارد؛ چون حدیث عام است^۲.

امام نووی بر این حدیث تعلیق نوشته و گفته: در این حدیث امر شده به جنگ با کسانی که از امام اطاعت نمی‌کنند و یا اینکه بخواهند در بین مسلمانان تفرقه ایجاد کنند، مرحله به مرحله باید امام با این‌ها پیش برود، یعنی در وهله‌ی اول از نافرمانی نهی می‌شوند، در مرحله‌ی دوم وارد جنگ شده، و در مرحله‌ی سوم اگر مقاومت کردند کشته خواهند شد و خون ایشان در همچون حالتی هدر خواهد رفت، و در این حدیث و مشابه پیامبر تاکید کرده کسانی که از سلطان مسلمانان اطاعت نکرده و جبهه‌گیری کنند کشته خواهند شد؛ زیرا سعی بر این داشته‌اند که وحدت کلمه بین مسلمین را از بین ببرند.

استدلال بر این احادیث، کرامیه را فرقه‌ای جدا قرار داد، و آنان طرز فکری جدا از مسلمانان به میان آورده و آن هم این بود که حسین علیه السلام را فردی باغی و سرکش در مقابل یزید قلمداد می‌کنند و کشته شدن او را جزای وافی در مقابل سرکشی او می‌دانند.^۳

و در مقابل بعضی دیگر نافرمانی حسین از یزید را ستوده‌اند، و این عمل را عملی مشروع قلمداد می‌کنند، و دلیل ایشان برای این نظریه مقایسه نکردن حسین علیه السلام با یزید و عدم کفایت میان آن دو است.^۴ در این راستا بعضی دیگر نافرمانی حسین از یزید را مشروع دانسته؛ و دلیل می‌آورند که یزید گناه می‌کرد.^۵

۱- صحیح مسلم: (۲۴۱/۱۲).

۲- عقدالزبرجد: (۲۶۴/۱).

۳- نیل الاوطار: (۳۶۲/۷).

۴- نیل الاوطار: (۳۶۲/۷).

۵- (الدره) ابن حزم (ص ۳۷۶)، و ابن خلدون در مقدمه: (ص ۲۷۱).

اما اگر رفتن حسین علیه السلام به کوفه و شهید شدن او را در کربلاء مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم می‌بینیم که حقیقت قضیه آنچنان که آن دو فرقه فکر کرده‌اند نبوده؛ زیرا حسین اصلاً با یزید بیعت نکرده، و در مکه از همه چیز کناره گرفته بود و زندگی عادی خود را ادامه می‌داد تا اینکه فرستادگانی از طرف کوفیان نزد ایشان آمده و از او مصرانه دعوت کردند به کوفه بیاید، وقتی که به ظاهر کار نگریست و خیل عظیمی از بیعت‌کنندگان کوفی را دید گمان کرد که مردم کوفه یزید را نمی‌خواهند، آن وقت به کوفه رفت و تا به الان حسین مرتکب خطای شرعی که مخالف با نصوص شرعی باشد نشده، خاصه که می‌بینیم قسمتی از احادیث نوع رفتن امام حسین را به آنجا بیان می‌کنند:

ابن عمر از پیامبر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که از اطاعت سلطان مسلمانان دست بکشد روز قیامت هیچ توجیهی نخواهد داشت، و کسی که بمیرد در صورتی که از مسلمانان خود را کناره گرفته به مرگ جاهلی خواهد مرد.^۱ و ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرموده: این نماز تا آن نماز و این جمعه تا جمعه‌ی بعدی و این رمضان تا رمضان بعدی گناهان واقع شده در آن مدت زمان را پاک خواهند کرد (گناهان صغیره) مگر اینکه به یکی از این سه گناه آلوده شود، ۱- شریک قراردان برای خدا ۲- بیعت کردن با کسی و سپس مخالفت کردن او و جنگ کردن علیه او با اسلحه ۳- ترک کردن سنت پیامبر؛ یعنی از جماعت مسلمان کناره گرفتن.^۲

و علیرغم اینکه حسین از طرف بزرگان صحابه از نرفتن به کوفه نصیحت می‌شد، و درست خلاف نصایح ایشان را عملی کرد، مخالفت حسین با ایشان در کار دنیایی بود و بس، بزرگان صحابه می‌دانستند که او به کار خطرناکی می‌خواهد دست بزند و در این راه کشته خواهد شد، چون ایشان به دروغگویی‌های عراقیان آشنائی قبلی داشته، و از طرف دیگر حسین علیه السلام هم برای جنگ به عراق نرفت گمان کرد که مردم از او اطاعت و

۱- صحیح مسلم با شرح نووی: (۲۳۳/۱۲ - ۲۳۴).

۲- المسند: (۹۸/۱۲) با سندی حسن.

پشتیبانی خواهند کرد، ولی هنگامی که دید آنان از او منصرف و رویگردان شده، حسین علیه السلام هم تغییر مسلک داد، و سه پیشنهاد را به عمرابن سعد داد که هر سه مورد از طرف عمرابن سعد رد شدند: ۱- اجازه دادن به حسین و یارانش که به وطن خود یعنی مکه برگردند ۲- رفتن به ثغور و خط مقدم جبهه و همراه مسلمانان بر علیه دشمنان دین جنگیدن ۳- و یا خود شخصاً پیش یزید برود و با او بیعت کند.^۱ و حقیقتاً ابن زیاد در مقابل خواسته‌های حسین سختگیری کرد، در حالی که بر ابن زیاد لازم بود که به یکی از خواسته‌های ایشان جواب مثبت می‌داد، اما ابن زیاد از حد معمول پا فراتر گذاشت و از ایشان چیزی خواست که قابل قبول نبود و آن هم دست برداشتن از همه خواسته‌ها، که امری طبیعی بود حسین علیه السلام خواسته‌ی ابن زیاد را رد کند.

چون تسلیم شدن در مقابل ابن زیاد و راضی شدن به همه خواسته‌های او، و در مقابل رد کردن همه گزینه‌های حسین علیه السلام، ذلّتی بس بزرگ به ایشان، و نهایت توهین و بی حرمتی بود که کسی انجام و نهایت آن را نمی‌دانست سپس اگر دقت کنیم پیامبر در بعضی موارد در مقابل کفار محارب از این نوع پیشنهادها به کار می‌گرفت، که حسین علیه السلام از این گروه نبود و به همین خاطر است که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در منهاج السنه (ص ۵۵۰/۴) آورده: ابن زیاد از حسین علیه السلام خواست خود را تسلیم کند و اسیر آنها شود که بر ایشان واجب نبود به خواسته آنها تن دهد، به درستی ابن زیاد کسی بود مخالف تمامی موازین شرعی و سیاسی که اقدام به کشتن حسین علیه السلام کرد.

گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ابن عمر که می‌فرماید: «اگر فرد آخری آمد و به منازعه درخواست گردن او را بزنید.»^۲ این حدیث حسین را شامل نخواهد شد؛ زیرا حسین علیه السلام به ایشان پیشنهاد صلح کرد اما قبول نکردند و علاوه بر آن آمدن حسین به کوفه بنا به درخواستی بود که از طرف آنها به حسین داده شده بود و او خودسرانه اقدام نکرده بود.

۱- منهاج السنه النبویه: (۴۲/۴).

۲- صحیح مسلم: (۲۳۳/۱۲).

امام نووی بر این حدیث تعلیقی دارد که می‌فرماید: معنای: «فاضربوا عنق الآخر» این است که دومی را دفع کنید و به او دست همکاری و بیعت ندهید، در صورتی که دفع نشد و جز از جنگ و قتال راهی نباشد او را بکشید^۱. پس بنابراین توضیح کسی که ظالم بوده در قضیه‌ی کربلاء ابن زیاد و لشکرش بودند که اقدام به کشتن حسین کردند بعد از آنکه به آن‌ها از طرف حسین علیه السلام پیشنهاد صلح شده بود.

و بعد از نصایح و پیشنهادهای مکرر از طرف بعضی صحابه‌ی طراز اول به حسین علیه السلام و نرفتن به کوفه نباید فهم این بشود که حسین از امام مسلمین نافرمانی کرده، و خون او مباح است، بلکه نکته‌ی قابل ملاحظه این بود که اصحاب، خطرات اهل کوفه را بر ایشان درک کرده بودند و می‌دانستند که اهل کوفه کذاب و دروغ‌گویانی هستند که نباید به وعده‌ی آن‌ها دلخوش و روی آن سرمایه‌گذاری کرد، تنها همین نکته بود تعبیر همه‌ی نصیحت‌ها.

ابن خلدون در مقدمه‌ی کتاب خود می‌نویسد: اشتباه حسین آشکار بود ولی اشتباه او در امری دنیوی بود که اشتباهات در امور دنیوی به دین انسان ضرر نمی‌رساند، و در حکم شرعی ایشان اشتباه نکرده بود، چون کاری که حسین به آن دست زد منوط به گمان او بود و در گمان خود قادر بر آن بود و اصحابی که در حجاز و مصر و عراق و شام بودند و همچنین تمامی کسانی که حسین را همراهی نکردند، ایشان را متهم به خطا و گناه‌کاری نکرده‌اند؛ زیرا حسین علیه السلام فردی مجتهد بوده و بلکه الگو بوده برای مجتهدین، شیخ‌الاسلام در منهاج‌السنه می‌فرماید: احادیث پیامبر در مورد کشته شدن کسانی که از جماعت مسلمانان خارج شده شامل حسین علیه السلام نمی‌شود؛ زیرا ایشان از جماعت مسلمانان خارج نشده، و قبل از آنکه وارد جنگ شود پیشنهاد کرد به او اجازه داده شود یا به وطن خود باز برگردد یا همراه سربازان سپاه اسلام به جبهه‌ی مبارزه با کفر برود و یا اینکه شخصاً با یزید ملاقات کند، او علیه السلام علاوه بر اینکه ایجاد تفرقه در بین مسلمین نکرد، خود

۱- شرح مسلم: (۲۳۴/۱۲).

در میان گروه مسلمانان داخل بود، و اگر به جانب دیگر قضیه بنگریم حتی اگر حداقل مردم کوفه از حسین علیه السلام طلب ولایت می کردند بر ایشان واجب بود که دعوت آنان را اجابت کند چطور می شد که دعوت ایشان را نادیده بگیرد و جواب ندهد. شیخ الاسلام در جایی دیگر (۳۴۰/۶) می فرماید: حسین علیه السلام به خاطر ولایت جنگ نکرده، بلکه بعد از انصراف از خواسته‌ی خود به یکی از راه‌هایی که بیان آن گذشت وارد جنگ شد، ایشان جنگ کرد به خاطر آنکه اسیر نشود و مظلومانه کشته شد.

موقف یزید ابن معاویه از کشته شدن حسین رضی الله عنه

عبیدالله بن زیاد نامه‌ای به یزید ابن معاویه نوشت و کشته شدن حسین را به او در آن نامه خبر داد و از یزید مشورت خواست در مورد فرزندان و زنان حسین چکار کند؟ وقتی که خبر به یزید رسید گریه کرد و گفت من از اطاعت اهل عراق بدون قتل حسین هم راضی می شدم، لعنت خدا بر ابن مرجانه به درستی حسین با انسانی بی رحم روبه‌رو شده به خدا قسم اگر من با حسین روبه‌رو بودم او را عفو می کردم، خدا حسین را رحم کند.^۱

در روایت دیگر تاریخی آمده: به خدا قسم اگر من با حسین روبه‌رو می شدم اگر در برابر نصفی از عمر خودم هم بود جنگ و خون‌ریزی را از او در می‌انداختم و نمی‌گذاشتم که حسین کشته شود.^۲ یزید از ابن زیاد ناراحت شده و دستور داده که اهل و عیال حسین علیه السلام را پیش او بفرستد و فوراً یزید به ذکوان ابن خالد دستور داد ده هزار درهم را برای آنان در نظر گیرد و به آن مقدار درهم تجهیز شدند.^۳ پس از این روایات

۱- الطبری (۳۹۳/۵) با سندی که همه مردان آن معتبر اند، و امام بلاذری آن را در کتاب الاشراف: (۲۱۹/۳- ۲۲۰) به سند حسن آورده است.

۲- الأباطیل والمناکیر، الجورقانی (۲۶۵/۱) با سندی که همه راویان آن اهل ثقة هستند جز اینکه انقطاعی در بین شعبی و مدائنی وجود دارد.

۳- الطبقات لابن سعد: (۳۹۳/۵)، و اسناد دیگری نیز دارد.

فهمیده می‌شود که ابن زیاد آل حسین را به شکل دور از حرمت پیش یزید نفرستاده، و ایشان را دست‌بند نکرده، همچنان که در بعضی روایات آمده ابن زیاد به طمع اینکه یزید او را در کوفه و الی خود قرار دهد دست به این کار زد و در مقابل، یزید هم خواسته‌ی او را رد کرد و کار ابن زیاد را نه اینکه نستوده بلکه به او فحش و ناسزا هم گفت در عوض رفتاری که با حسین داشته، به همین خاطر ابن زیاد مجبور بود که آل حسین را به گونه‌ای که در خورشان ایشان باشد بفرستد چون از خشم و غضب یزید نسبت به خود می‌ترسید، لذا شیخ الاسلام رحمه‌الله در منهاج‌السنه (۵۵۹/۴) می‌آورد: و اما آنچه که در بعضی از روایات آمده که زنان و فرزندان حسین علیه السلام اسیر شده و ایشان را در شهر سواره بر شتر بدون پالان به جهت توهین و بی‌حرمتی گردانده‌اند همه این‌ها دروغ و دور از واقعیت است، هیچ‌گاه و در هیچ برهه‌ای از زمان مسلمانان هیچ فرد هاشمی را اسیر نکرده، و امت محمد صلی الله علیه و آله اسیر کردن هاشمیان را حلال نداشته‌اند، بلکه اهل هوی و هوس این‌ها را جاهلانه تهمت بسته‌اند، و وقتی که فرزندان حسین را پیش یزید بردند فاطمه دختر حسین خطاب به یزید گفت: ای یزید فرزندان و دختران رسول خدا اسیر شده‌اند؟ یزید جواب داد: نه، بلکه آزاد هستند و از آن‌ها تقدیر و احترام خواهد شد، برو پیش دختر عموهایت خواهید دید که ایشان هم همانند تو آزاد هستند، فاطمه می‌گوید: رفتم و دیدم که هیچ زن غیر هاشمی یعنی سفیانی را ندیدم جز اینکه آن‌ها را در آغوش گرفته و با آنان همدردی می‌کنند، (من طریق عوانه).

و هنگامی که علی‌ابن حسین رفت پیش یزید، خطاب به او گفت: ای دوست! پدر تو صلهٔ رحم من را قطع کرد و به من ظلم کرد خداوند آنچه را که بر سر من آمد بر سر او هم آورد، مقصودش این بود که آنچه خداوند برایش تقدیر کرده بود پیش آورد، علی‌ابن

الحسین آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی حدید را خواند که می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ

وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾

«هیچ مصیبتی در زمین و جان‌هایتان (به شما) نمی‌رسد، مگر پیش از آنکه پدیدش بیاوریم، در کتابی ثبت شده است. بی‌گمان این امر، بر الله آسان است».

یزید از فرزندش خالد خواست که جواب علی ابن حسین را بدهد اما خالد منظور او را نفهمید و ندانست جواب بدهد، یزید به خالد گفت: آیه‌ی ۳۰ از سوره‌ی شوری را برایش بخوان که می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾﴾

«هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب گناہانی است که دستاورد خود شماست. و الله از بسیاری (از گناہان) در می‌گذرد»^۱. و یزید پیش همه‌ی زنان هاشمی فرستاد که خواسته‌های خود را بیان کنند و هر زنی هر چیزی را می‌خواست هر چند که خیلی خواسته بالایی را مطرح می‌کرد یزید دستور می‌داد که چند برابر خواسته خودش را به او بدهند و می‌دادند.

و یزید بعد از آن واقعه هیچگاه سر سفره نمی‌نشست و یا شام نمی‌خورد جز اینکه علی ابن الحسین را دعوت می‌کرد و می‌فرستاد دنبالش، و یزید دستور داد و کسانی را به مدینه فرستاد تا همه دوست و دوستان دارای سن و سال از بنی‌هاشم و فرزندان علی ابن ابی طالب را به شام بیاورند برای ملاقات و دلجوئی از ایشان، و به صورت قطع منظور یزید از این پیشوازی و استقبال اظهار مکانت و منزلت حسین و آل بیت او بوده و هنگام وارد شدن به شهر مدینه موبکی عظیم در التزام و رکاب داشتند که همگی حاکی از احترام آن خانواده نزد یزید بوده، و بعد از آنکه دوستان و دوستان آل بیت حسین به شام رسیدند، یزید به زنان و دختران حسین علیهم السلام دستور داد که خود را آماده‌ی سفر کنند و هر چه خواستند یزید به ایشان داد تا جائی که خواسته‌های ایشان را در مدینه هم برآورده کرد، و قبل از آنکه شام را ترک کنند یزید به علی ابن الحسین گفت: اگر می‌خواهی نزد ما

۱- الطبری: (۶۶۴/۵)، و أنساب الأشراف: (۲۲۰/۳) به اسناد حسن.

بمانی حرمت و جایگاه تو محفوظ است صله‌ی رحم تو را به جای آورده و حق تو را می‌دانیم و می‌شناسیم و ادا خواهیم کرد.^۱

شیخ‌الاسلام در منهاج‌السنه (۵۵۹/۴) می‌آورد: یزید فرزندان حسین علیه السلام را خیلی احترام می‌کرد و ایشان را درماندن پیش او و یا اینکه به مدینه برگردند، مخیر و به رای خودشان وا گذاشت، که در نتیجه برگشت به مدینه را اختیار کردند. هنگام ترک کردن دمشق بار دیگر یزید علی‌ابن‌الحسین را به حضور پذیرفت و از او معذرت‌خواهی کرد، و گفت: لعنت خدا بر ابن‌مرجان، به خدا قسم اگر حسین با من طرف می‌شد و از من چیزی می‌خواست به او می‌دادم و با تمام وجود از او دفاع می‌کردم نمی‌گذاشتم که کشته شود اگرچه در این راه بعضی از فرزندان خود را هم از دست می‌دادم، اما آنچه خداوند تقدیر کرده بود همچنان که مشاهده کردی صورت وقوع را پیدا کرد، و به خود گرفت، اما هر گاه هر نوع خواسته و نیازی داشتی به من نامه بنویس تا خواسته‌ات را برآورده کنم.^۲

و سپس یزید دستور داد که جمعی از دوستان و دوستان‌اران بنی‌سفیان همراه بقایای خانواده‌ی حسین ایشان را در بازگشت به مدینه همراهی کنند، و به ایشان همچنین دستور داد در هر جا و هر مکانی و هر وقت که خواستند پیاده شوند و استراحت کنند همراه ایشان پیاده شوند تا به آل بیت حسین در این بازگشت تلخ نگذرد، و فردی را به نام محرز ابن حریث کلبی که از بزرگان شام بود همراه ایشان فرستاد.^۳

اهل بیت حسین از شام خارج شدند در حالی که گرداگرد آنان با انواع اسباب احترام و تقدیر گرفته شده بود تا وارد مدینه شدند، اما ابن کثیر در این باره می‌نویسد که آل بیت حسین به گونه‌ای از طرف یزید مورد مهر و احترام قرار گرفتند که تمامی آنچه که از

۱- ابن‌سعد، الطبقات: (۳۹۷/۵) با اسناد جمعی.

۲- الطبری: (۴۶۲/۵).

۳- ابن‌سعد در طبقات: (۳۹۷/۵) با اسناد جمعی.

دست داده بودند و بلکه چند برابر آن را هم گرفتند، و ایشان را به مدینه برگرداند در کجاوه و با هدایا و بخششهایی بسیار عظیم و قابل تقدیر^۱، و تنها اتهامی که امروز متوجه یزید است این است که او سبب اصلی در قتل حسین و یارانش بوده، اما می‌گوییم: یزید فرزند حضرت معاویه، همچنان که معروف و بر همه آشکار است خلیفه‌ی مسلمانان شده و مردم فرمانبردار او شده و از طرف اغلب صحابه و تابعین و اهل شهرهای بزرگ به عنوان خلیفه شناخته شده و تا مرگ او هم این منصب و مقام او ادامه داشت، و تنها دو نفر از صحابه از بیعت کردن با او امتناع ورزیدند و آن دو نفر هم: یکی حسین بن علی و دیگری عبدالله بن زبیر بود.

و شیعه‌های عراق از حسین علیه السلام خواستند که به عراق بیاید و ایشان هم راهی عراق شد بعد از آنکه فرستاده‌ی ایشان؛ مسلم بن عقیل نامه نوشت آمار و ارقامی را از بیعت کنندگان به ایشان مخابره کرد و به او اطمینان خاطر داد که همه امور در مصالح او پیش خواهد رفت و تمام خواهد شد، و اگر موقف یزید ابن معاویه را در برابر حسین ملاحظه کنیم که چه موقعی را اتخاذ کرد و عملی هم نمود، در تمامی مدت زمانی که حسین از بیعت کردن به صورت علنی و آشکار خودداری می‌کرد، و این مدت زمان عبارت بود از: ماه‌های شعبان، رمضان، شوال و ذی‌القعدة دیدیم که یزید لشکر و سپاهی را فرستاد دنبال معارضین و آنهایی که از بیعت خودداری می‌کردند تا آنان را اسیر کند، که تنها عبارت بودند از حسین و عبدالله بن الزبیر علیه السلام، بلکه این کار آنها نزد یزید یک امر طبیعی بوده بلکه اهتمام نمی‌داد به اینکه بیعت کنند همانند سایرین یا بیعت را رد کنند، و علاوه بر آن یزید راه و روش پدرش را در امور سیاست پیش گرفت و دنبال کرد و تا آخر لحظه حیات انسانی حلیم و با حوصله بود، و اینکه به وصیت پدرش خیلی اهتمام می‌داد که در قبال حسین به رفق و مهربانی عمل نموده و حق او را و اینکه به پیامبر نزدیک است همه این موارد را به دیده احترام می‌نگریست، یزید اهتمام خود را به سوی عراق معطوف کرد،

به خصوص کوفه که حادثه در آنجا صورت گرفت که اوضاع و احوال آنجا روز به روز بدتر می‌شد، و شعله‌ور شدن یک جنگ داخلی دستگاه دولتی را تهدید می‌کرد که در نهایت هم به ضرر ملت و هم به ضرر دستگاه دولتی تمام می‌شد، به همین خاطر یزید تدابیری را اتخاذ کرد و عبیدالله ابن زیاد را به عنوان امیر کوفه تعیین کرد و ابن زیاد توانست به واسطه تجربه و دوران‌دیشی و هوشمندی که خدا به او بخشیده بود بر کوفه مسلط شود و اینکه شورشیان و دست‌های خارجی را در آنجا سرکوب کند، و در مقابل یزید از تحرکات حسین علیه السلام غافل نبود فلذا هنگامی که حسین تصمیم به رفتن به کوفه گرفت یزید نامه‌ای را برای ابن زیاد نوشت و آمدن حسین علیه السلام را به کوفه در آن نامه به او مخابره کرد، و نوشت خبر یافته‌ام که حسین ابن علی راهی کوفه شده و دارد رو به شما می‌آید، و به راستی زمان تو در بین زمان‌ها و شهر تو در بین شهرها و شخص تو در بین حاکمان و فرمانروایان امتحان می‌شود، دیدبان‌ها را در جاهای مناسب قرار بده، سربازها را مسلح به سلاح و شمشیر کن و مراقب اوضاع و احوال باش، جاها و کسانی که مورد ظن و جای اتهام هستند زیر نظر داشته باش، ولی جنگ نکنید تا اینکه با تو جنگ را آغاز کنند و هر حادثه‌ای برایت پیش آمده من را به صورت مکتوب خبردار کن و سلام و رحمت خدا بر تو باد^۱.

پس وقتی که در کلام یزید تعمق و تدبیر کنیم خواهیم فهمید که یزید مکانت و منزلت حسین علیه السلام را به او معرفی کرده و از قدر و منزلت حسین برای او نوشته و گوش‌زد کرده و جز این، معنای این جمله چیست؟

«خداوند زمان تو را در بین ازمان به حسین آزمایش کرده» و یزید بر کشتن حسین اصلاً حریص نبوده از آنجا که کارگذار خود را شدیداً از روبروشدن با ایشان بر حذر می‌داشت؛ زیرا حسین همراه عده‌ی معدودی از مکه خارج شده و یزید هم این را

۱- مجمع‌الزوائد (۱۹۳/۹) و رجال آن ثقة اند، جز اینکه ضحاک قصه را درک نکرده، و الطبری:

می دانست و در نوشته های یزید جمله ای را پیدا نخواهیم کرد که این را برساند که او از ابن زیاد خواسته باشد که تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرد و عجلانه بر او قضاوت کند و کار را یکسره سازد، بلکه قسمت دوم از نامه یزید، ابن زیاد را ملزم و مجبور می کند که از کشتار و قتل و خونریزی پرهیز کند جز در مواردی که به او حمله شود همچنان که در قسمت دوم از نامه آن را اکیداً می خواهد که در همه حوادث و رخدادها جریان را با او در میان بگذارد و او را با خبر کند که تصمیم گیرنده ی نهایی خود او باشد، و بعد از اینکه حسین علیه السلام نزدیک کوفه شد ابن زیاد مطابق تدابیری که گذشت با او روبه رو شد و فرستاده خود عمر بن سعد را پیش حسین فرستاد که فرماندهی سربهای را به عهده داشت که حسین را به کربلا بردند.

رسیدن حسین علیه السلام به کربلا در روز پنجشنبه سوم ماه محرم بود.^۱

مذاکرات مستمری بین ابن زیاد و حسین علیه السلام صورت گرفت بعد از این که حسین به کربلا رسید، این مذاکرات ادامه داشت تا این که در روز دهم محرم ایشان شهید شد، یعنی مذاکرات یک هفته به طول انجامید. بدیهی است فاصله ی مکانی بین دمشق و کوفه نیاز به زمان دارد که بعضی اوقات به بیشتر از دو هفته هم نیاز دارد، یعنی ابن زیاد دستوری که از طرف یزید به او داده شده بود دنبال را دنبال نکرد، و کسی که در کشتن حسین علیه السلام قضاوت زود هنگام کرد و با هیچ کسی حتی شخص یزید هم مراجعه نکرد و جریان را به مشورت نه انداخت و خودسرانه اقدام کرد خود ابن زیاد بود و بس، به همین خاطر تصمیم ابن زیاد تصمیمی فردی بود و با یزید مشورت نکرده بود، و به خاطر همین تصمیم و اقدام خودسرانه ابن زیاد بود که بارها یزید علی ابن حسین را مورد خطاب قرار می داد به این که او از کشتن حسین علیه السلام خبر نداشته و خبر کشته شدن ایشان هم به او نرسیده جز بعد از این که کشته شد، و طبق دلایل و شواهدی که بیان کردیم بی اطلاعی و عدم آگاهی یزید به آنچه ابن زیاد خودسرانه انجام داده بود آشکار می شود.

۱- الطبری: (۴۰۹/۵).

اضافه بر آن گفته‌های اصحاب که قبلاً هم بیان کردیم همه این‌ها مسئولیت قتل حسین را بر اهل عراق تحمیل می‌کند، و هیچ کس را در میان صحابه‌ی پیامبر نخواهیم یافت که به صورت مستقیم یزید را مقصر و متهم بداند. و تمامی این‌ها دلیل واضح و آشکار هستند بر این که یزید در مسئولیت قتل حسین علیه السلام اصلاً مقصر نبود اما آنچه که دلیل است برای عدم تقصیر یزید حکم کردن به ظاهر قضیه است و باطن قضیه که آیا یزید از دل به کشته شدن حسین مسرور بوده و خوشحال شده این چیزی است که هیچ بنده‌ای بر آن مطلع نبوده و ارجاع به علم خداوندی خواهد شد و الله اعلم، و ما هم مسئول حکم بر مردم نیستیم که در دل‌های آنان چه می‌گذرد؟. بلکه به ظاهر قضیه و آنچه که برای ما ثابت خواهد شد حکم خواهیم کرد. و حکم کردن بر آنچه در دل‌ها است حق خداوندی است و او به همه چیز آگاه است. به همین خاطر شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در کتاب الوصیه الکبری (ص ۴۵) می‌فرماید: یزید به کشتن حسین علیه السلام دستور نداده و به کشته شدن او هم خوشحال نشده و اظهار فرح و شادی نه نموده. و در جای دیگر در کتاب منهاج السنه (۴/۷۲) می‌نویسد: همانا یزید به اتفاق اهل نقل به کشتن حسین دستور نداده، اما نامه نوشت به ابن زیاد و در نامه به او سفارش کرده که حسین را از ولایت بر عراق منع نماید. و از جهت دیگر حسین علیه السلام گمان می‌کرد که اهل عراق او را یاری خواهند نمود و به آنچه که برایش نوشته بودند وفا خواهند کرد، اما هنگامی که با جماعت ظالم تحت فرماندهی ابن زیاد روبه‌رو شد، از ایشان خواست که به او اجازه بدهند پیش یزید بروند و یا اینکه به جبهه‌ی اسلام و کفر که در آن هنگام اسلام در منطقه‌ی دیلم سپاهی داشتند بروند و ایشان را یاری کند و همچون یک سرباز جهاد کند، و گزینه‌ی سوم این بود که به او اجازه دهند به همان جایی که از آنجا آمده (مکه) برگردد. اما به او فرصت ندادند و می‌گفتند: باید تسلیم شوی. حسین هم از تسلیم شدن خودداری کرد در نتیجه با او جنگ کردند و حمله نمودند تا سرانجام حسین علیه السلام مظلومانه شهید شد.

طیب نجار می گوید: تبعات و عواقب ناگوار شهادت حسین بر می گردد به عبیدالله ابن زیاد و شمر ابن ذی الجوشن و عمر ابن سعد، و اصلاً یزید ابن معاویه تبعات آن را تحمل نخواهد کرد، و یزید از اهتمام تشویق کردن مردم برای قتل حسین مبراً است.^۱

اما از یزید فرزند معاویه انتقاد خواهد شد که به عنوان خلیفه چه طور تدابیری را اتخاذ نکرد که واضحانه در مقابل ابن زیاد اظهار نارضایتی کند و یا کسانی که در کشتن حسین اقدامات اولیه را انجام داده و کار را شروع کرده را مجازات کند. این شیخ الاسلام است که می گوید: یزید که از تحرکات حسین و آمدن او به عراق همراه عده‌ی کمی اطلاع داشت به یاری او نشتافت و بعد از این که کشته شد به عنوان قصاص دستور کشته شدن کسانی را که او را کشته و یا در کشته شدن او دست داشته‌اند نداد، و قصاص او را هم نگرفت.^۲ ابن کثیر می فرماید: یزید قاتلان حسین علیه السلام را نه اینکه قصاص نکرد بلکه به بر کناری ایشان هم اقدام نکرد و از ایشان انتقام نگرفت و اصلاً کسی را هم نفرستاد که کار ایشان را تقبیح کند، و الله اعلم.^۳ و تمامی اعتراضاتی که شیخ الاسلام ابن تیمیه و غیر او وارد کرده‌اند قدر و منزلت و اهمیّت خاص خود را دارند، اما شناخت ظروف روزگاری که این حادثه در آن رخ داد ما را مجبور می کند که بیشتر در آن‌ها بیاندیشیم و به گفت‌وگو پردازیم کوفه همچنان که معروف است در آن برهه از زمان مرکز فتنه‌های تشیع بوده و ثبات سیاسی و اجتماعی را نداشته شورش‌ها، فتنه‌ها، طایفه‌گری‌ها و احزاب از ویژگی‌های آن شهر بوده وقتی که امیر کوفه همان ابن بشیر علیه السلام از کنترل اوضاع امنی و سیاسی تقریباً رو به عجز می رفت و نزدیک بود که همه کارها از دست او خارج شوند، در آن هنگام یزید ابن زیاد را به عنوان امیر جدید بر کوفه فرستاد و ابن زیاد در کوتاه مدتی توانست همه امور را به سر جای خود برگرداند و همگی شورش‌ها را سرکوب کند

۱- الدولة الأمویة: (ص ۱۰۳).

۲- منهاج السنه: (۵۵۸/۴).

۳- البدایه والنهایه: (۲۰۴/۹).

و بر اوضاع کاملاً مسلط شود، حتی بعد از کشتن حسین هم اوضاع امنی در کوفه بدتر و خطرناک تر شد و شک نداریم که یزید برای این کار قاطع تر و قوی تر از ابن زیاد را پیدا نکرد سپس شیعه‌ها هم راضی نمی‌شدند فرق نمی‌کرد ابن زیاد بر کار بود، و یا از کار بر کنار می‌شد آنچه که در دل شیعه‌ها بود از کینه و بغض و دشمنی نسبت به دولت تغییر نمی‌کرد، و اگر یزید اقدام به برکناری ابن زیاد می‌نمود، خطرات این شورش‌ها بیشتر می‌شد و بعضی اوقات اوضاع امنی به گونه‌ای متحول می‌شد که شورش بزرگ‌تر را رهبری می‌کرد و رهبری آن هم از طرف خود شیعه‌ها که در سوگواری و تأسف کشته شدن حسین قرار گرفته بودند اداره می‌شد، و همچنان که در کوتاه مدتی از زمان، نوعی از این شورش‌ها به طرز خلاصه در قالب حرکت توأبیین شکل گرفت. و اما به نسبت عدم تعقیب و دستگیر نکردن قاتلان حسین که اگر توقع این را داشته باشیم که بایستی یزید آن‌ها را یکی بعد از دیگری دستگیر می‌کرد این کار آسانی نبود. کمی به جلوتر می‌رویم و مشکلاتی که برای خلیفه چهارم علی علیه السلام هنگامی که جماعت شورشی به خانه‌ی امیرالمؤمنین عثمان حمله کرده و او را شهید نمودند علی و معاویه بعد از علی، هیچ کدام قاتلان عثمان را دنبال نگرفته و در فکر اسیر کردنشان نبودند، در حالی که معاویه از جمله کسانی بود که بر اجرا کردن قصاص بر قاتلان عثمان اصرار می‌کردند، در آن شرایط نیز اگر یزید ابن معاویه قاتلان حسین را تعقیب می‌کرد دچار اعتراضات مردمی می‌شد، و تصرفات سلیمان ابن صرد که حرکت توأبیین را بر علیه ابن زیاد رهبری می‌کرد آشکارا این مسأله را توضیح می‌دهد. سلیمان ابن صرد دانست که قاتلان حسین در کوفه هستند علیرغم آن هم به جای اینکه با قاتلان حسین روبه‌رو شود و دست به کارزار دهد در کوفه، به جنگ با ابن زیاد رو کرد و به یارانش گفت: من به آنچه که شما تذکر می‌دهید فکر کردم، و دیدم که قاتلان حسین اشراف و بزرگان کوفه و اسب‌سواران عرب هستند، و هر گاه بفهمند که شما خون حسین می‌خواهید از شما سخت ناراحت خواهند شد و عکس‌العمل نشان خواهند داد، و به شما هم فکر کرده‌ام که دارید از من اطاعت می‌کنید

اگر شما برای انتقام خون حسین دست به کار شوید قاتلان را پیدا نخواهید کرد، و نخواهید توانست خون‌خواهی حسین را به انجام برسانید آنچنان که دلتان راضی باشد، و در دشمنی با آنان پیروز و غالب نخواهید شد، و برای شما جای بیم و ترس وجود دارد.^۱ در اینجا است که سبب و علت اصلی در دنبال نکردن قاتلان حسین واضحتر خواهد شد، به خصوص از طرف دولت اموی؛ زیرا این کار آسانی نبود و قاتلان حسین در میان قبایل مختلف پراکنده و متفرق بودند که هر کس از قبیله‌ای تبعیت می‌کرد که آن قبیله در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی آن روز نقش مؤثری داشته، که گاهی اوقات دست به چنین اقدامی، پایه‌های امنی دولت را به خطر می‌انداخت به خصوص در منطقه‌ی عراق به طور کلی، سپس یزید از مشکلات فارغ نشد تا به وضع کارگذارانش رسیدگی و حسابرسی کند، شورش‌ها یکی پس از دیگری شکل می‌گرفت، شورش عبدالله بن الزبیر روز به روز بزرگتر و دامنگیرتر می‌شد. و اهل حجاز هم از دل با یزید نبودند تنها به صورت ظاهر از او اطاعت می‌کردند و از طرف دیگر مشکلاتی از ناحیه‌ی دولت‌های کفری حکومت یزید را تهدید می‌کرد.

این بود آنچه که یزید را از اتخاذ موقفی استوار با کارگذارانش و یا کسانی که در حق حسین علیه السلام دچار خطا و اشتباه شده بودند عاجز و ناتوان گذاشت. رساله‌ای که مطالعه نمودید خلاصه‌ای بود در مورد خروج و شهادت حضرت حسین علیه السلام و واکنش یزیدبن معاویه در مقابل آن.

والله اعلم